

CALL No. { 713 } ACC. No. 2051

AUTHOR _____

TITLE السيرة النبوية

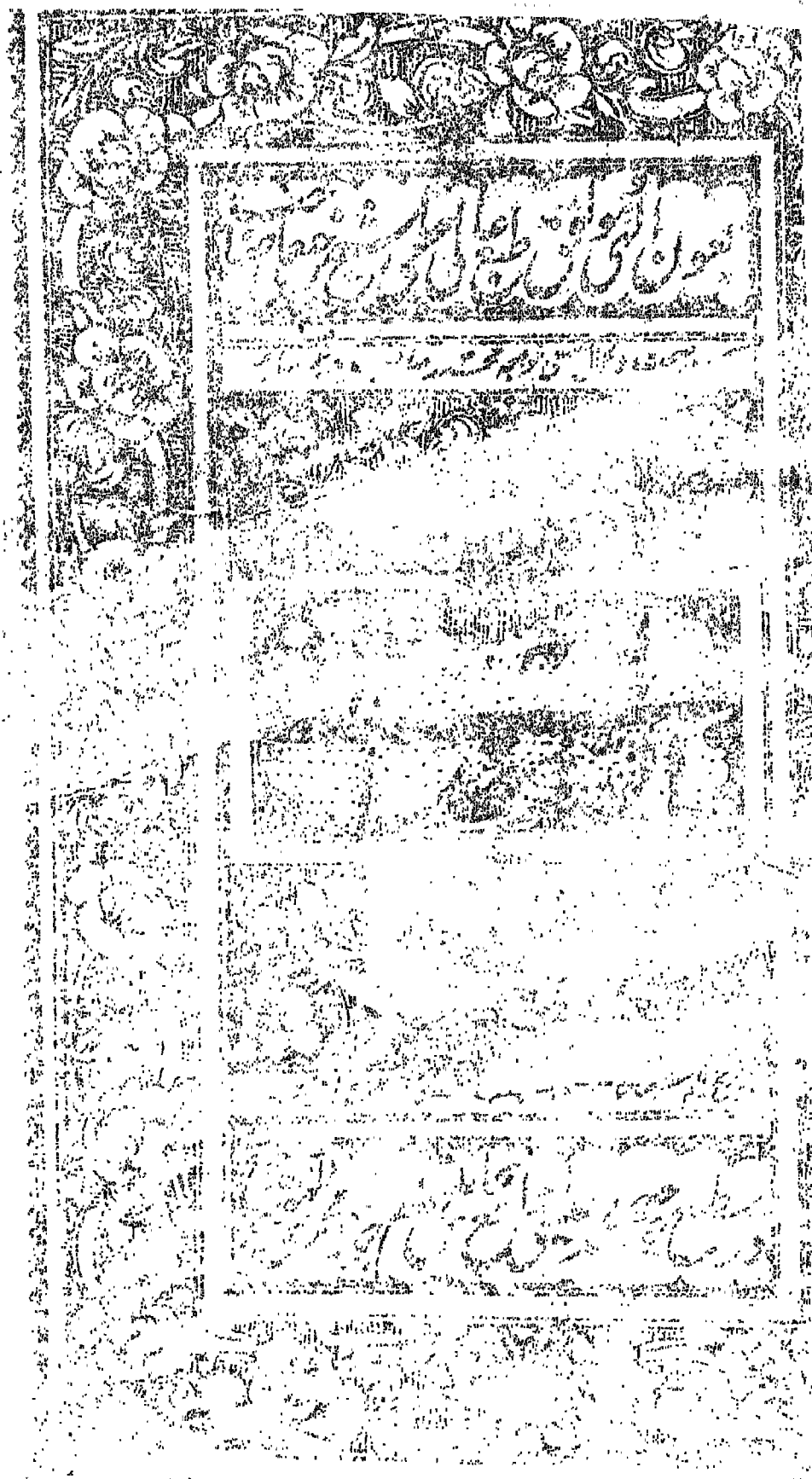
292



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.



CHECKED

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم این نامه را با اسم بزرگ
و بسم الله از زبان راست
و بسم این صحنه به الرحمن
چون نامیم به خانه انشایش
آن خدا می که اهل ارض و سما
اولت خلاق آفریننده
خوانده باشی ز آیت و تیران
او که رحمت و رازق غنیست
ما گنبد گار اوست بخشنده
گرچه حصیان ناز جدیدش است
قاو را رحمت تو ماند و بس
گرچه بس غاصه گنبد گارم
که بفضل و کرم بیا مزم

عزیز الرحمن
ارضا جنت
تسلی
پایان

ع
سید
خان

کستم اول پیام پاک خدا
به که بل از زبان جهان خوانم
زین توفیق و زینت عنوان
کستم از اسم خیرایش
کرده بر حدت و سی آبان
بسم الله
میکنم کل من عظیم
او است پدید کننده سرخس بار
او خداوند و نامهربانم
نظر او بر رحمت خویش است
که نذر ام بغیر ذات تو کس
از کرمیت چشم آن وارم
از گنبد گرچه کوو البسم

حسین حسن برین گنم	لطیف حسن علی سلم
در لغت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم	

<p>شکر المذکر از اینستان بنی شاه دین است آنکه ایزد پاک جز او حبس بود گر بر او ملبود با صیل هر دو کون در پیش یاز یار بنی تو بر حق دان ست الوکر آن خشنین یار تو گویم که هم ز عدل عین جعفر و ق حضرت عثمان ان المم چهار می حیدر دگوئی قوت از همه کس لغت بنی شنیقین که بر خواجگان به بر و پناه بر اینک اوفتد با بد ارم امیر دجعه از حاش پیسج خواجه با صد جند به گنجان خدیو شاه جهان جهان گری و جهان بینی لم مصد شرم و بین ستار ران راست گاه و باده پیچ</p>	<p>و هم شکر محمد عسری کرد نازل شان اولو ملاک که ملا یک بناده بر سر سجود شق شده به ز توک اشتش حایه شیع راست جارا کان ثانی اشین او تهاست اعزاز لقویت یافت دین پیچ منبج سلم و جامع لغت باب علم است و ساقی کوش وصف او مظهر التجارب بدحت خواجه صاحب الدین در دوعالم معین او سب آله دارم از نقشند خواجه بدو زانکه شکل کشای شد منش واجب آمد تا سه خسته و عهد آنکه آمدین به هندستان نقیش گشته ستد ثانی کشته بر در گهش خراج کرد اوست فرمانروای مفت سلم</p>
---	---

۵۲
 انکار و عیب
 و سب و لعنت
 و سب و لعنت
 و سب و لعنت
 و سب و لعنت

ای افسانه

در بیان سخن و سب تالیف گوید	رازان که گنم بیان سخن
تخصیص کرد آورم از خوابان سخن	

مهر مرغ سخن نهساوم دام
 شاید از کلف حیت باری
 تا مگر منکرتم نام افتد
 که می در کلف بند می و شری
 که بزرگش شود زبان شیرین
 که چه بود از ره طبیعت دور
 که در امر است قابل خوش خوی
 چون یکی روز کردم اظهار
 که چنین مجھے بساید گفت
 که چه در پس بند می کردم
 ترخو است طفلگان از شوق
 محنت آیندم ز خالق علام
 بتر که از فضل و محبت استاد

مدوی خواستم روح لطاف
 روح خست و منکایم باری
 طائر مرغی ام بدام افتد
 سوی طفلان به فرستم قرص
 بلکه از غیش و دان شیرین
 لیک گفتم بحال طاعت
 بسیر شیر شاه قانون گوئی
 گشت از جان و دل خریدار شر
 و طایری به عیب باید گفت
 لیک در محبت شوی کردم
 شونده یا بد از سما شوق
 که رسد و فوق قافیه نظام
 سر و الفاظ را کنم شایه

در آغاز کتاب الله خدائی گوید

بی حد یک ادرا حد یک
 اب پدر باب والدیه ماسی
 جد و ادو اعمو بود چا چا
 جد و ادوی نعلانی ست مامون
 اندر ره شد چایی اسی خوشجوی
 عمه را بنفیدی پوپو میخوان
 ست بنایه نام دیوار نه
 سمدی آید بقار سبب سامن
 انا جلیله انسا به جیبانی دان

جان ام الفری کوی تو
 آخ برادر بنید و می بیانی
 قول در لفظ بند و می با چا
 کنیک دریا و جنگل ست مامون
 مادره را تو خود میانی گوی
 معنی و صخره یوز الحان
 خازنه سالی ست اگر داس
 سامن و تو خود میوسید من
 خازنه بند و می نویند بخوان

نام در شاه

جان سولون لی فارسی لویو
 شذ عیان زن خطاب نند و سله
 نام سیرا خند شذ از من
 آخت خواهرین لیر چ پوت
 یک به او ج و گیلین ست پتوه
 سلف سندی نو ساز سوزان
 مرشد آمد گرو فرید چ سکه
 ست عقل و تیر سندی پده
 بهای گمانی ست اهرم جت اور
 جان سولون تلی مان کو ما و قدر
 جان سولون اگاس بدان
 ست سورج و چند
 و خورشید و مهر و ماه بدان
 پانیدی را تو ما تباب به سگوب
 بر بدلی تگرگ هم شان
 بر بلی بود و باران به
 در لفظ سندی آید ست
 و در باندی و پاست آب
 ست گنگا بهار سے جیون
 تهاه پایاب و قهر چ گهر
 چشمه جهر نا و چه چھ ناسه
 حوض را نام بود کهر آید تال
 ز فرق و کشی ست نا و بدان

چندی کهرین پرمی رسے ما هو
 ست ابداع سوت اگر گوسے
 ساس نیز آمد ست خوشدامن
 بو و چه را و ان لپاری مہوت
 بهیر در لفظ فارسی است
 خاله را پہلوی تو موسی خوان
 سم ز سرت لفظ سندی کچھ
 ہونش را نیز نام آید سده
 صدقہ در سند و لیت نیو چاور
 اور بدندر تو جان و و جا پدر
 ارض و غیر از من تو دہری خوان
 نجم و تارا شاع و عشق آئند
 سندر کش سہو کہت و سیر خوان
 دیوب را آفتاب بر کو
 ست پاکہان و برین دان پالہ
 رلط و اخلاص و دوستی ست سہ
 جوگی را ہیب بود فستیرا پت
 گو بہنور را تو وز طہ گرداب
 جمنہ را نیز نام شد سچون
 کور اندھا و کر بود بھیر
 ست و شنام سندی گالی
 و ام در سندی ست پند اجل
 بہت ملایح نام شتبان

تاریک و فریق را تو جانندی و ان
زلف لب و ان لغوی چه جو ترا
جهیه گوی و حسین و پیشانی
مس و دندان بلفظ هندی و انت
لب شفت هوشه کام چه تا لو
سامعه گوشش و ان پهنی کان
عقد و باز و سهو جابعل چه کانیه
ست ز کان چه برلی امی و لدار
ناک بینی و العت را می جوان
سینه چمانی و ناف و ان تونخی
شانه کمر او و لطف چه دهنه
کف پیشانی و شیت و ان نموده
عطشه چنیک است سرفه و ان کہا
کهکست و فواق چه بچکه
رویه انشیری حزن چه بدان
شیر اندر زبان و سرس مشنک
کال گنگنی و ایزن است چسنا
سجود و حصن آمده زهلا
سیت الی بلفظ و سر کستان
چیت سرفه هندی و سر سون
شد لب و لب و سر و سر
باز و سر و سر و سر
سیت حصن و سر و سر

شمع یا شمعید و این با سله
 سوره سجا و قلب چه کبوتر
 گویست همرا و پوینت چه چمر
 کل سینه و دو دوان کا جل
 شلخ و الی سحر و خشت سی دار
 کل به و پول حار و ان کانت
 غل خسترا بود درخت که چور
 حسل و ابکین و دیگر هست
 سوره انجن بود خزان پت چها
 مارا و فارسه زمستان دوان
 بن را کف گوی و دو و سحر
 سوره و دیه و موضع آمدگان
 ه خدا و ریس و دیکان آکه
 لاج را کیت قلبه را ایل و ان
 یاس را کاه گوی و چوب چه کانه
 بزم و خطه را تو کیهون دوان
 کو پا و ثاب چیست بلس
 کون او کله و دینه و ان سول
 رب چکنا و خشک چه رو کیم
 پر و دوه ست و دوغ دوان مینها
 بد و سکا ملائی ست کمناع
 و غن گاوارا تو کیهون دوان
 و عن گل اگر چیست بکسل

هست مکتوب چهری و پاسه
 سود لهن از بان بود تو ما
 زهره پت است کوشش بود همرا
 مکر و میوه شند بند می پل
 ورق و برین تو پاش ستار
 نام کوتاه ستد بود نا ثا
 تاک را گو بفار سه انگور
 هست دوستی مدیه بود نیکو راجد
 ناز بود بد شد خراب و جابر
 هست کرمی و صیف تابستان
 خیل و کوه را چکار شمار
 هست ارباب چود سخی نانون
 چون مقدم بندی او اهی که
 هست خرین بندی کهرمان
 نیک استر سب و صیف چیا
 کاش را اوره نام کرد کسان
 گزین به ناست
 خردان صلاح و کیم سراسل
 سحر را اوره سینه بود کیم
 تلخ گزوا بود بر سینه
 کبوج در لفظ فارس سینه
 نیک شد در سینه سینه
 روغن کشت سینه سینه

سب و تک بهندی لود
 چهره باشد عسکه و دستار
 یافت سترن بهندی پیکر
 منطقه فوطه را تو شیکه دان
 محرم و پایجانه و قنبران
 بیت و مشهور خاص و عام ازار
 چلیب جلیاب چادر اسی خدام
 سده و سده ها و تیه باشد گرم
 بیت زنگار را لقب کاسه
 رانیمان سوت دان و لشم بات
 بیت بقال بهندوب بنیان
 بیت حجام بهندوب کناو
 زن بقال نام بنیان
 شان کنگه و استره پاکه
 گو تو تره فریش را بجای
 بیت گفتار بهندی و این
 گو تره را بقار کس بخار
 نام و پیکر شنو ازین مجبور
 باز بشو ز من به نقطه و گر
 بیت سندان بنانی اسی خدام
 آهین و تانبه سبب انکار
 بیت سنان فاسد به کف
 نام و ز بهندی و سوار

متن پیش از فتح
 در جنگ و در راه
 در جنگ و در راه
 در جنگ و در راه

سب تک و جوان فرجی لود
 کرد و بند نام این تانار
 تخم بود منگه کوزه دان لکری
 جامه را کپره دان بهندوستان
 کرد و پیر نوک نام آن اصفان
 سونیش نام کرده اند گنوا
 چاه را نیز شد چپور کس نام
 سحبت کرا بود ملاکیم نرنگ
 سید و کس خرد دل آمده را
 لور کرمی سید چو سوق هی مان
 بیم نو کشتیرا بگو و بنیان
 تر بز و بند وانه کر جب
 زن حجام را بگو نام
 لبس در فارس به سنان
 طیر حیدر یا قفس بود چس
 خطل اقیامت و نام اندر
 نام حیدر و بند و سنان
 بیت بره در و در و در
 نام حیدر و را اید
 پیک را آمده بهندوستان
 گو تو فواد را بهندوستان
 سید کس و لے بفرس
 کافر سب و بهولی

ہے سو با کا بنار سے تین کا
 بہت گندی ہے در عرب غطار
 زبوتہ در لفظ فارسی نہایت
 می شد آب است و بادہ نرنگار
 بنوہ در فارسی بدان استیج
 نام بیابک تو خبابہ بافت بدان
 تار تانی و چون چہ بہرے
 کمر بایند گنوازی بنوہ چہ رائد
 پیر لوڈ باو کو دیکست بالک
 بہت مطرب کلا فوٹ اسی خدام
 شد بلا و در فارسی بہرے
 بہت خانہ و کلبہ آمد کہ
 نام اناری و قفق آمد خیت
 صحن خانہ بہت نام انگشتانی
 چیت تیغ و خراز و صیف و خسام
 حرف و لفظ بہت دوسے
 حرب و جنگ آمدہ لڑائی جوہ
 کوس تقارہ را د نامہ بدان
 دوت رمانا بود لی چہ دمولی
 رنگ گنگر و بود جریں ان گشت
 نام کا غنیمت آمدہ فست طاسک
 خوش راسوی ابن عرب بنبار
 کحل کو چہ سیکوہ بر کہہ بدان

چہ

نام

صبر اسے یار الجوار نکلا
 عطر سوند باو تہمت عطار
 مایہ پوچی لطف و ضد ہی خلاص
 مع بود کریمے آتش زار
 خارش و گریہ بود ہندی کہاج
 باز در ہند دسے جولایہ بخوان
 زال پور بہا جوان بود بر سر
 لقع لاب آمدہ و تاوان و اند
 صبا ہی از خود و لفظ از بالک
 گیت را کو سید و دراک مقام
 بہت کناس خاک رو بہ ترا
 خوف و ترس آمدہ ہندی در
 ریش واری و پوچہ دان سلت
 طول بلبا و عہض چکلا
 کرد تلو ار ہندی آیرا نام
 نام برستہ ان بود پاکہ ہیر
 و آتش و درک و ہم نیچہ پوچہ
 بوق کرنا سے رالفنی مخران
 بہت قیمت بہا ہندی مولی
 سنگ میران قیمت اید باٹ
 آس امید و نا امید تر اس
 نام ہم سیکے نکلا
 بہت چہ زامہن کرک طان

نشد ایستد سینه و سینه کنیان	تو لارا گوشتار سینه سینه
نقرب و قوس جبری و لوتیار	بر چه دین مگر سینه کنیان
و ت را بهین مگر و پندت نام	تا رسید این دوازده هفتم

در بیان حاکم کتاب گوید

بند محل بوس بسیارم	مطلب خود بروی کارم
یون به تیغ زبان جهان سخن	هر دو افتایم شد سخن بدین
و استم از خزان اوراک	هم ز نقد طبیعت جالاک
ز این صحنه پر گشته سام	قصه آن به که محقق سر سام
تا یکی ذکر خاص و عام کنم	شب شد احسان تمام کنم
در ضمیرم جو این بوس شد و	شفت و شش بانزار جبری بود
یون بفضل غذای گشت تمام	کردم الله خداست این را نام
نه من از بهر این و آن گشتم	خاص از بهر کوه و کان گشتم
چون بخوانند یاد بسته کنند	گاه الفسان و گاه خذه کنند
هر که این را بدوق دل خواند	مغنی فرس و بند و می و اند
هر که از جان و دل کند تکرار	سازد آنرا خداست بر خور و
نزد آنکس که او بخند است	سخنم جمله یوح و ندی است
چون و در روشنی از روی صفا	پیش نور شید گریب شب تاب
شتم از گفته های خویش جل	مرافتد قبول صاحب دل
ز آنکه صاحب مهر اگر خواند	همه عیب مرا سپرد و اند
اهل مغنی عیب کم گوشتند	بلکه هم از خطایم پوشند
عشرض بود تا ماند نام	بدعا یاد دار یاوشنام
خواستم نقد طبع خنجم کنم	چند بیت زیاده درج کنم
آمد اول را بگفتم در گوش	بانگ رز که تجلی بر من

